

مولویہ بغداد از مولانا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مولویہ بعد از مولانا

نوشتہ

عبدالباقی گوپینارلی

ترجمہ

دکتر توفیق ہسبجانی



انتشارات کبھان



انتشارات کیهان

مولویہ بعد از مولانا
نوشتہ عبدالباقی گولپینارلی
ترجمہ دکتر توفیق ہ، سبحانی
چاپ اول- زمستان ۱۳۶۶- چارہزارنسخہ
چاپ : مؤسسہ کیهان
حق چاپ برای انتشارات کیهان محفوظ است
نشانی: خیابان فردوسی- کوچه شهید شاہچراغی- انتشارات کیهان

فهرست مطالب

۱-۱۲	پیشگفتار مترجم
۱	مقدمه ناشر اصلی کتاب
۲	مقدمه بر چاپ دوم
۳-۷	پیشگفتار
۹-۲۱	مقدمه

باب اول

	مآخذ عمده تاریخ مولویه:
۲۵-۲۶	I رساله سپهسالار به مناقب خداوندگار و مناقب العارفين
۲۶	II «سفينة نفيسة» مولویان
۲۶	III تذكرة شعراى مولویه
۲۶-۲۷	IV شرح حقایق ذکار مولانا
۲۷	V مولویخانه بنی قاپو
۲۷	VI حدیقة الجوامع
۲۷-۲۸	VII خانقاههای مولویه در استانبول

I

نخستین جانشینان مولانا و مروجان طریقت وی:

۲۹-۳۲	بعد از مولانا
۳۲-۳۳	کسانی که در حسام الدین چلبی مولانا را می دیدند
۳۳-۳۵	خلافت حسام الدین چلبی
۳۵-۳۷	آرامگاه مولانا و اجتماع دوستداران وی در یک مرکز
۳۷-۳۹	افکار حسام الدین چلبی، نفوذ وی و احترام مردم نسبت به او
۳۹-۴۰	مرگ حسام الدین

II

عصر سلطان ولد:

۴۱-۴۲	سلطان ولد بعد از حسام الدین
۴۴-۴۷	شیخ کریم الدین پسر بکتمر
۴۷-۴۸	سلطان ولد بر مسند پدر
۴۸-۵۹	ویژگیهای سلطان ولد
۵۹-۶۱	احترام مردم نسبت به سلطان ولد
۶۱-۶۴	مرگ او، فرزندان و جانشینانش
	آثار او :

I دیوان

II ابتدا نامه

III رباب نامه

IV انتها نامه

V معارف

۶۴-۶۹
۶۵-۶۷
۶۸
۶۸-۶۹
۶۹-۷۱

III

ماهیت فکری سلطان ولد:

۷۳-۸۱	سبک او و شعرش
۸۱-۸۴	آیا سلطان ولد اندیشهٔ اصیلی دارد؟
۸۴-۸۶	اشعار ترکی سلطان ولد

مندرجات	نه
کاري که سلطان ولد انجام داد	۸۶-۸۹

IV

اولوعارف چلبی:	
تولد - کودکی و جوانی او	۹۱-۹۵
عقاید درباره اولوعارف چلبی	۹۵-۹۶
خلافت و سیاحت‌های اولوعارف چلبی	۹۶-۱۰۲
چلبی و امرا	۱۰۲-۱۰۵
منش او	۱۰۵-۱۰۸
چرا اولوعارف چلبی شرابخواره شد؟	۱۰۸-۱۱۳
ماجرای عاشقانه چلبی	۱۱۳-۱۱۴
نظر او درباره طریقه‌های دیگر	۱۱۴-۱۱۷
خلفای او	۱۱۷-۱۱۸
مرگ وی	۱۱۸-۱۲۳
شعر اولوعارف چلبی	۱۲۳-۱۲۵
کاري که انجام داد	۱۲۵-۱۲۸

V

چلبیان دیگر بعد از اولوعارف چلبی:	
شمس‌الدین امیرعابد چلبی	۱۲۹-۱۳۲
چلبیان دیگر بعد از امیرعابد چلبی	۱۳۲-۱۳۵

VI

کسانی جز چلبیان قونیه که در ترویج طریقت مولویه کوشیده‌اند:	
دیوانه محمد چلبی	۱۳۷
نسب محمد چلبی	۱۳۷-۱۳۹
سلطان دیوانی یا سلطان دیوانه؟	۱۴۰
زندگانی دیوانه محمد چلبی	۱۴۰-۱۴۸
انتقاد از سقینه	۱۴۸-۱۵۳

۱۵۳-۱۵۸	مشرّب و مذهب محمد چلبی
۱۵۸	شعر او
۱۵۸-۱۶۱	خلفا و زمینه فعالیت او
۱۶۱-۱۶۴	جلال الدین ارغون چلبی
۱۶۴-۱۶۷	یوسف سینه چاک
۱۶۷-۱۶۸	تربیت یافتگان یوسف سینه چاک

VII

کسانی که با آثار خود به اشاعه مولویه پرداختند:

۱۶۹-۱۷۰	مجدالدین فریدون و رساله وی
۱۷۰-۱۷۴	افلاکی و مناقب العارفین
۱۷۴-۱۷۹	شاهدی، زندگانی
	آثار او :
۱۷۹	گلشن وحدت
۱۷۹	گلشن توحید
۱۸۰	گلشن اسرار
۱۸۱	تحفه شاهدی
۱۸۱	شرح گلستان
۱۸۱	گلشن عرفان
۱۸۱-۱۸۲	مشاهدات شاهدیه
۱۸۲	صحبت نامه
۱۸۲	دیوان
۱۸۳	شعر شاهدی و میزان بحر او در زبان فارسی
۱۸۴	حسین بن حسن خوارزمی
۱۸۵	بحرالعلوم عبدالعلی محمد لکهنوی
۱۸۵	شارحان مثنوی به ترکی :
۱۸۵	سروری
۱۸۵	سودی

مندرجات	یازده
شمعی	۱۸۶
رسوخی اسماعیل دده انقروی	۱۸۷
عبدالمجید سیواسی	۱۸۸
صاری عبدالله	»
اسماعیل حقی بروسوی	»
شیخ مراد بخاری	»
عابدین پاشا	۱۸۹
طا هراولون	۱۸۹-۱۹۰
ترجمه‌های مثنوی	۱۹۰-۱۹۱
ازهار مثنوی و انوار معنوی	۱۹۱
مظهر الاشکال	۱۹۱
گزیده‌های مثنوی	۱۹۲-۱۹۵

VIII

مقام چلبی و چلبیان:

چلبیان	۱۹۷
زمان چلبیان و وقایع مربوط به طریقت	۲۰۰-۲۳۴

باب دوم

I

طریقت مولوی:

مولویه چگونه طریقتی است؟	۲۳۵-۲۳۷
انتساب به طریقت در زمان مولانا	۲۳۷-۲۳۸
مولویه و نظر آنان نسبت به دیگر طریقتها	۲۳۸-۲۴۷
نظر طریقتهای دیگر درباره مولویه	۲۴۷-۲۵۱
سلسله مولوی	۲۵۱-۲۵۷
خصوصیت طریقت مولوی و ثنویت در این طریقت	۲۵۷-۲۶۹
اختلافی که این دو گانگی در بینش ایجاد کرده است	۲۶۹-۲۷۵

مواژه	مولویه بعد از مولانا
-------	----------------------

۲۷۵-۲۷۸	وحدت نظر در میان ارباب این دو مشرب
۲۷۸-۲۷۹	ظرافت، بینش انسانی و ادب
۲۷۹-۲۹۹	تمایلات علوی در مولویه

II

	مولویه در طول تاریخ:
۳۰۱-۳۱۹	رونق و زوال کار مولویان
۳۱۹-۳۲۶	وقف چه مسائلی پیش آورد؟

III

	مولویه در زندگانی سیاسی و اجتماعی:
۳۲۷-۳۳۵	مولویه در زندگی سیاسی
۳۳۵-۳۴۰	افسانه‌های سیاسی رایج در میان مولویان و مراسم شمشیربندی
۳۴۱-۳۴۵	مقام زن بین مولویان
۳۴۵-۳۵۲	مولویه و ادیان دیگر مخصوصاً مسیحیت
۳۵۲-۳۵۶	آثار عقاید کهن در مولویه

IV

	طریقه‌های مربوط با مولویه:
۳۵۷-۳۷۱	مولویه-بکناشیان
۳۷۱-۳۷۲	مولویه-اهل فتوت
۳۷۲-۳۷۷	مولویه-ملا متیان
۳۷۷-۳۸۵	مولویه-حروفیان
۳۸۵-۳۸۷	مولویه-خلوتیه
۳۸۸-۳۹۱	مولویه-نقشبندیه
۳۹۱-۳۹۸	مولویه-گلشینه

V

	خانقاههای مولوی:
۴۰۰-۴۰۸	خانقاههای مولوی

سبز ۵۵	مندرجات
--------	---------

۴۰۸-۴۱۳	مولویخانه‌های استانبول
۴۱۳-۴۱۶	خانقاه مولویه در چه جاهایی ساخته می‌شود و چگونه جایب است؟
۴۱۶-۴۱۸	چگونه می‌توان به خانقاه مولوی رفت؟
۴۱۸-۴۲۵	درگاه مولانا در قونیه
۴۲۵-۴۳۱	کتابخانه‌های موجود در آرامگاه
۴۳۱-۴۳۴	درگاه دیوانه محمدچلی
۴۳۴-۴۳۶	موقعیت مولویه در روزگار ما و خانقاههای امروزی

باب سوم

I

آداب و ارکان مولوی، سماع و مقابله :

۴۳۷-۴۴۱	مقام چلی و تعیین مشایخ
۴۴۱-۴۴۵	مقابله مولوی
۴۴۵-۴۴۷	دعای پوست (مسند)
۴۴۷-۴۴۸	دور ولدی
۴۴۸-۴۵۲	سماع و سلامها
۴۵۲-۴۵۴	مقابله نیاز
۴۵۵-۴۵۹	مقابله از چه زمانی بدین وضع در آمد؟
۴۵۹-۴۶۳	نظر مولویان درباره سماع مولوی
۴۶۳-۴۶۶	فراگیری سماع و سماع مستدیان

II

مدارح طریقت نزد مولویه:

۴۶۷-۴۶۸	محب
۴۶۸-۴۷۳	چله، درویش مطبخ (جان) و درویش (دهه)
۴۷۳-۴۷۴	چله شکستن
۴۷۴-۴۷۵	ضابطان درگاه
۴۷۶-۴۷۷	خدمات مطبخ

چهارده	مولویه بعد از مولانا
شیخ	۴۷۹-۴۷۹
خلیفه	۴۷۹-۵۸۶
مثنوی خوانان و اصول تدریس مثنوی	۴۸۶-۴۸۸

III

آداب و ارکان مولوی:

میدان شریف	۴۸۹-۴۹۱
اسم جلال	۴۹۱-۴۹۴
آیین جم (جمع)	۴۹۴-۴۹۶
ارکان سماط	۴۹۶-۴۹۹
محرم و آتش	۴۹۹-۵۰۱
گمراهی، سیاحت و سرپا کردن	۵۰۱-۵۰۳
اوراد مولوی	۵۰۳-۵۰۵
نحوه استقبال از پادشاه در خانقاه...	۵۰۵-۵۰۶
مرگ، دفن، شب عرس	۵۰۶-۵۰۸
تشییع جنازه	۵۰۸
سنگهای مزار مولویان	۵۰۸-۵۰۹

IV

البسته مولویان و اصطلاحات مولوی:

لباسهای مولوی	۵۱۱-۵۱۲
عرقچین (عرقیه)	۵۱۲
سکه	۵۱۲
دستار و سکههای آنان	۵۱۲
سکه دوازده ترک، سکه شمسی	۵۱۲-۵۱۴
استوا	۵۱۴-۵۱۵
تنوره	۵۱۵-۵۱۶
نمد افی	۵۱۶

مذرجات	پا نزده
دسته گل	۵۱۷
خرقه	۵۱۷
کمر و حبه	۵۱۸-۵۱۹
اصطلاحات مولوی	۵۱۹-۵۲۶

باب چهارم

I

ادبیات مولوی	۵۲۷-۵۳۳
آیا می توان از ادبیات دیوانی يك ادبیات مولوی جدا کرد؟	۵۳۳-۵۴۶

II

موسیقی مولوی	۵۴۷
آیینها	۵۴۸-۵۵۳
قطعاتی در نعتها و آیینهای مولوی که از مولانا نیست	۵۵۳-۵۵۷
ترکی در آیینها	۵۵۷-۵۶۱

باب پنجم

نمونه هایی از شعر مولوی	۵۶۳
افلاکی	۵۶۳-۵۶۷
دیوانه محمد چلبی	۵۶۷-۵۹۶
یوسف سینه چاک	۵۹۶-۶۰۵
خدایی	۶۰۵-۶۰۶
شاهدی	۶۰۶-۶۰۷
گناهی دده	۶۰۷-۶۰۹
سلام نامه صمتی	۶۱۰-۶۱۲
مجرمی	۶۱۳-۶۱۴
نادری	۶۱۵
وحدتی	۶۱۶

شماره	مولویه بعد از مولانا
۱. اشعار آئین شریف	۶۱۷
کتابشناسی مأخذ	۶۲۱-۶۳۵
فهرست عام	۶۳۷-۶۸۵
ضمائم	۶۷۷

به نام آنکه جان را فکرت آموخت

پیش از این در نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز چند صفحه‌ای درباره زنده‌یاد عبدالباقی گولپینارلی نوشته‌ام. تصمیم داشتم که تحقیقی جامع درباره آثار و افکار مرحوم گولپینارلی و چند نویسنده محقق ترک که آثار و زندگانی آنان بر اکثر هموطنان مجهول است فراهم کنم، اما به دلیل آنکه فعلاً باب مبادله فرهنگی دوستانه نیمه بسته است و برای تهیه نوشته‌ای یا کتابی از طریق دوستان باید لااقل بتوان بعضی خواسته‌های فرهنگی آنان را هم انجام داد و این کار به آسانی مقدور نیست، زیرا که برای فرستادن مآخذی به منظور تهیه مآخذی دیگر و ناشناخته باید از هفتادخوان گذشت و گذر از آن گردنه‌ها ای بسا که باموفقیت توأم نباشد، لذا نگارنده عطا را به لقا بخشیده و به علت عدم دسترسی به منابع جدیدتر، هنوز نتوانسته است که در این زمینه کاری انجام دهد و ناگزیر است که نوشته‌ها و یادداشت‌های قبلی خود را به عنوان پژوهشی جدید به خوانندگان عرضه دارد و خدا می‌داند که معذور است.

استاد عبدالباقی گولپینارلی، نویسنده محقق، مورش و روزنامه‌نگار شاعر و مترجم عارف پسر مرحوم احمد مدحت افندی معروف به احمد آگس‌ا‌ه است که از روزنامه‌نگاران قدیمی بود و لقب «شیخ‌المخابرین» گرفته بود. احمد آگاه در روستای «گول‌بولاق» از توابع گنجه به دنیا آمده بود و در جنگ داخلی روسیه به قلمرو امپراطوری عثمانی کوچ کرد و ابتدا در

بروسه = بورس وطن گزید و سپس راهی استانبول شد. در همین شهر با «عالیه شهرت خانم» از اهالی قفقاز ازدواج کرد. عبدالباقی نخستین فرزند این خانواده بود که در شب دهم رمضان ۱۳۱۷ هجری قمری در استانبول ولادت یافت. ابتدا نزد پدر که به زبان عربی و فارسی تسلط داشت، تعلیم دید و سپس تحصیلات ابتدایی و متوسطه را هم در استانبول به پایان رسانید.

در اولین روزهایی که سلطان رشاد - امپراطور عثمانی - بر تخت نشسته بود، عبدالباقی در مولویخانه بهاریه ازدوده اهل حلب «سکه» گرفت و وارد چلبی که در آن ایام پوست نشین طریقت بود، تبرکاً سکه بر سر او گذاشت و او را برای تعلیم به حسین فخرالدین دده سپرد. عبدالباقی نزد فخرالدین دده فارسی خواند و پس از فوت فخرالدین دده، عبدالباقی را به ابراهیم دده سپردند. باقی، تفسیر فخرالدین رازی را یکبار پیش ابراهیم دده خواند. چله نشینی آغاز کرد. ولدچلبی آخرین پوست نشین در گاه مولانا که بنا بر مشهور با هیجده واسطه نسبش به مولانا می رسد، در ۱۹۰۸ بر مسند نشسته بود. چون در اثنای جنگ جهانی اول، در زمان سلطان محمد وحیدالدین «گروه مجاهدین مولویه» را به راه انداخته بود، سلطان به منظور تضعیف عمل چلبی وی را از پوست نشینی عزل کرد (۱۹۱۹). چلبی در زمان سلطنت عبدالحمید در اداره سانسور به کار گمارده شد و در ۱۹۲۰ از جانب مردم قسطنطنیه به نمایندگی مجلس رسید و کارهایی در زمینه ادبیات و زبان ترکی انجام داد که از آن میان مرحوم عبدالباقی انتشار دیوان ترکی سلطان ولد از جانب چلبی را می ستود. باری در آن ایام عبدالباقی روزها و ماهها به ریاضت و چله نشینی ادامه داد و سرانجام از نظر مولویان به مثابه خلیفه شناخته شد. مولویان پس از الغای طریقتها در ترکیه او را از یاد بردند و از آموختن نام وی به فرزندان خود غفلت نکردند.

عبدالباقی به سال ۱۹۲۷ به دانشکده ادبیات دارالفنون وارد شد و در سال ۱۹۳۰ تحصیل را به پایان رسانید و زیر نظر پروفیسور محمد فواد کوپرلی رساله ای تحت عنوان «ملاطیه و ملامتیان» را تز لیسانس برگزید. این کتاب در سال ۱۹۳۱ در انستیتوی ترکیات دانشگاه استانبول به چاپ رسید. پس از اخذ درجه لیسانس به تدریس ادبیات در مدارس: قونیه، قیصریه، بالیکسیر، قسطنطنیه و حیدرپاشا پرداخت. دوره دکتری ادبیات دانشگاه آنکارا را با نوشتن رساله ای به نام «زندگانی یونس امره» به پایان رسانید، رساله وی در سال ۱۹۳۶ چاپ شده است. پس از اخذ درجه دکتری به تدریس ادبیات

ترك در دانشگاه آنکارا مشغول شد و مدتی بعد تدریس ادبیات فارسی را هم به عهده گرفت. به علت بیماری تقاضای انتقال به دانشگاه استانبول کرد و در آن دانشگاه به تدریس ادامه داد. در سال ۱۹۴۹ به تقاضای خود بازنشسته شد. همزمان با وضع قانون شناسنامه، چون تلفظ «گول بولاقی» برای ترکی زبانان مشکل بود، عبدالباقی نام خانوادگی «گولپینارلی» را که به همان معنی «گول بولاقی» است، برگزید.

عبدالباقی هم در حوزه علمی جامع فاتح درس خوانده و تحصیلات دیده بود و هم مدارج تحصیلی دانشگاهی را طی کرده بود. خود درباره استادان و افرادی که در تعلیم او سهم برده اند، در مصاحبه ای گفته است:

بدرم بر من تأثیر داشت و مادرم خیلی مؤثر بود. از ۹-۸ سالگی در مواویخانه بهاریه تحصیل آغاز کردم. از محضر حسین فخرالدین افندی که بزرگترین متصوف-بهرتر است بگویم بزرگترین صوفی-زمان خود بود، بهره مند شدم، او موسیقی شناسی بزرگ و شاعری زبان آور بود و کامل ترین انسان عصر خویش شمرده می شد ما بدو انتساب جستیم. بعد از وی سید عبدالقادر بلخی و فرزند وی سید احمد مختار افندی در پرورش ما زحمتهای کشیدند.

مرحوم اسماعیل صائب، مدیر کتابخانه عمومی بایزید که یکی از بزرگترین دانشمندان عصر بود، استادی ما را به عهده داشت. استاد دیگر «فرید کام» است که همیشه با ستایش و رحمت و قدردانی از ایشان نام می برم. او یک پدر. یک حامی و یک مربی کامل بود.

دانشگاه در زمان ما به وضع فعلی نبود. ماسر کلاس هفت نفر یا هشت نفر بودیم، استاد همه را می شناخت. چون کلاس تمام می شد، همه کلاس را ترك می کردیم و همراه استاد راه می افتادیم و به خانه اش می رفتیم. آنجا دیوان شاعری را باز می کردیم و دوباره درس و بحث و تعلیم آغاز می شد. حال در هر کلاسی هشتاد، صد، دویست یا پانصد نفر نشسته اند. استاد چگونه می تواند نك تك دانشجویانش را بشناسد و خصوصیات آنان را کشف کند؟ این کار امکان پذیر نیست. آن سبب شکست و آن پیمان ریخت.

گویا مدتی هم به اصرار یکی از یاران به بکناشیه پیوسته و قریب پنج سال در این طریقت به سلوک پرداخته است، چون اصول آن مورد پسند وی واقع نشده، روزی روی کاغذ عبارت «اینک کلاه من» را نوشته وزیر کلاه

خود قراردادده و خانقاه بکناشی را ترک کرده است. بین استادان آن مرحوم اسامی تیکوشلی، یوسف افندی، مرحوم احمد ناعم (نعیم) و مرحوم حاج شیخ علی خویی را نیز نوشته‌اند. روزی از مرحوم عبدالباقی می‌پرسند که: چرا به ادب کهن علاقه‌مند شده‌اید؟ می‌گوید:

پدرم از مولویه است، مادرم از مولویه است. هر دو ی‌آنان وهمة اعضای خانواده من افرادی متدین بودند. همه از ادب طریقت بودند. ما در چنان حال و هوایی بزرگ شده‌ایم، اولین صدایی که به گوش ما رسیده است یا بانگ اذان بوده، یا زمزمه دعا و یا ناله‌نی. اگر چشم گشودیم، نخست لوحه‌های مذهبی و آیات قرآن را دیدیم. مسلماً بالیدن در چنین محیط، اثر عمده‌ای در روح ما برجای گذاشته است.

پرسیده‌اند: چرا به مولانا دل‌بستگی پیدا کرده‌اید؟ گفته است:

علاقة من به مولانا البته بدان دلیل است که پیرو طریقت مولویه‌ام.

در باره آغاز کار نویسندگی خویش می‌گوید:

نوشتن را از دارالمعلمین آغاز کردم، ابتدا مونولوگی (monologue) نوشتم که صحنه امتحان را مجسم می‌کرد و کاملاً طنز آلود بود. آثار علمی خود را از سال ۱۹۳۰ آغاز کرده‌ام.

زمینه کار خود را به تصوف، تصوف ترکی-اسلامی و بررسی شخصیت‌های صوفیانه منحصر می‌دانست. آن مرحوم در مصاحبه‌ای گفته است: «انسان بودن را باید به انسان یاد داد». او بیش از سه چهارم حیات پرثمر خود را در راه همین تعلیم صرف کرد.

مرحوم عبدالباقی طبع شعر هم داشت و اشعاری به فارسی و ترکی از آن مرحوم در دست است.

شایسته است که چند بیت از یکی از آخرین اشعار ترکی آن زنده‌یاد را که نشان‌دهنده حالت روحی وی در واپسین روزهای حیات است، در اینجا بیاورم و شعری فارسی نیز به خط خود آن مرحوم را حسن ختام این پیشگفتار قرار دهم. استاد عبدالباقی در سالهای آخر حیات، چون یاران خود رارفته و دور و بر خود را خالی می‌دید، بر روزگار گویی خشم می‌گرفت و می‌گفت:

«...خان ومانم باده ویرمیش گردباد روزگار
 آشنا یوق دردیمه، دل غوطه زن، دریا غریب
 نشئه امید ناپیدا، شکسته جام می
 قالمه مش یاران بومجلسده، بوشب صهبا غریب...
 یوق دیلیمدن آنلایان بیرهمدم، برمحرم
 صانکی ذات پاک حقله اولموشام رعنا غریب
 گاه اولورغربت وطن، گاهی وطن غربتلنور
 ایشته شمدی اولدی باقی حالیا دنیا غریب
 کو کلم ایستر گیتمگی جانا بو ماتم خانه دن
 قورخارام که گیتدیگم یرده اولور اما غریب...»^۱

مرحوم عبدالباقی مردی متوسط القامه و خوش سیما بود، باموهای بلند و کاملاً سفید. اکثر اوقات کیف مشکسی همراه داشت. حاضر جواب، خوش مشرب و خنده رو بود. انسان می توانست ساعتها از محضر وی بهره مند شود و گذشت زمان را احساس نکند. اطلاعات گسترده ای درباره فرهنگ و تاریخ ایران و اسلام داشت. اکثر رجال معاصر ایران را می شناخت، حافظه ای بسیار قدرتمند داشت، چنانکه شماره اکثر کتابهای مورد نیاز خود را بدون مراجعه به یادداشت و فهرست از حافظه نقل می کرد. بخلی در آموختن نداشت. مردی بود متدین، پرکار، متحرک و صمیمی. مبادی آداب، وقت شناس و دقیق بود. در «اسکدار» یکی از محلات قسمت آسیایی شهر استانبول منزل داشت و به علت بعد مسافت و کلهوات، فقط روزهای سه شنبه ممکن بود استاد در کتابخانه سلیمانیه که در بخش اروپایی استانبول واقع است، در میان تلی از کتابهای خطی زیارت کرد. آن مرحوم آخرین سالهای عمر خود را صرف تدوین فهرست کتب خطی مستقر در کتابخانه سلیمانیه می کرد. چون چشم و دست نمی توانست باهمت والا و اراده استواروی برابری کند، منشی جوانی گفته های ایشان را

۱ - یعنی، گردباد روزگار خانمانم را بر باد داده، کسی آشنای درد نیست، دل غوطه زن و دریا غریب است. نشئه امید ناپیدا و جام می شکسته است، یاران دیگر در این مجلس نمانده اند، امشب صهبا غریب است... همدمی و محرمی ندارم که زبان مرا دریابد، گویی که بسا ذات پاک حق غریب مانده ام. گاه غربت وطن می شود ولی گاهی وطن غریبانه می نماید، ای باقی گویی که اینک تمام جهان غریب است. جانا دلم می خواهد که از این ماتم سرا کوچ کنم، اما می ترسم جایی که می خواهم بروم، نیز غریب باشد...

تحریر می کرد و نوشته ها را بر استادی خواند. مرحوم باقی کار تدوین فهرست کتابخانه موزه مولانا در قونیه را هم ادامه داد و آن را در چهار جلد به انجام رسانید که متأسفانه فقط سه جلد آن به چاپ رسیده و جلد چهارم آن که شاید مهمترین قسمت کتابهای موزه مولانا را شامل می شود، هنوز به صورت دست نوشته در کتابخانه موزه قونیه باقی مانده است. وی لحظه ای از خواندن و نوشتن باز نمی ایستاد و هر چند گاه کتابی ارزنده به دوستان اران عرضه می کرد. مرحوم باقی با ایرانیان به فارسی شیرین سخن می گفت. اکثر ابیات مثنوی مولانا و دیوان کبیر را از حفظ داشت.

یک بار از ایشان خواستم که زندگینامه خود را برای درج در ابتدای «مولانا جلال الدین» در اختیار من بگذارند. گفتند: «چه زندگینامه ای؟»

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست

سو ختم و سو ختم و سو ختم

این زندگینامه من است و مثنوی نوشته های پراکنده دارم که می دانی. کسانی که مرحوم عبدالباقی را از کتابهای می شناسند، به عمق اندیشه و وسعت دانش وی واقفند و آنان که از نزدیک با او خلطه داشتند، شیفته مصاحبت صمیمانه او بودند. نوشته اند که اگر عبدالباقی نبود، ما (ترکان ترکیه) نمی توانستیم بر عصاره ادبیات کلاسیک خود دسترسی پیدا کنیم و حتی قادر نبودیم که بسیاری از بزرگانمان را بشناسیم.

اگر شرح مثنوی او را بخوانید، مولانا را دوباره کشف خواهید کرد. آن مرحوم از چیزهایی که دوست داشت صمیمانه دفاع می کرد و بر هر آن چیز مورد نفرتش خصمانه می تاخت. با تحقیقات سطحی و تفسیرهای جعلی و اشعار نیم بند سخت مخالف بود. زودخشمگین می شد و سریعاً عفو می کرد. او یکی از غنایم بزرگ و ارزشمند برای فرهنگ و تاریخ اسلام بود. افسوس که خاموش شده است. خدایش بیامرزد.

خبر فوت او در روزنامه هادر ۲۶ اوت ۱۹۸۲ دادند. عبدالباقی سحرگاه روز ۲۵ اوت چشم از جهان فرو بسته بود. اعلامیه فوت او در روزنامه ها عیناً چنین بود: «وفات!»

عبدالباقی گولپینارلی

فرزند مرحوم شیخ المخابرین احمد آگاه افندی و مرحومه عالیه شهرت خانم روز ۱۹۸۲/۸/۲۵ به جانب حق عزیمت